

شورترین دختر مدرسه باز می‌گردد

نویسنده: انید بلایتون
مترجم: آتوسا گلکار



فهرست

- ۹ بازگشت به وایتلیف
- ۱۹ بچه‌ها مستقر می‌شوند
- ۲۹ الیزابت برای خود دشمن درست می‌کند
- ۳۷ در جلسه چه پیش آمد؟
- ۴۷ الیزابت خیلی عصبی است
- ۵۴ موش سفید جنی
- ۶۴ کاتلین به دردسر می‌افتد
- ۷۳ جلسه‌ای دیگر در مدرسه
- ۸۳ حيله‌گری کاتلین
- ۹۲ هیجان در کلاس
- ۱۰۱ دردسرهای بیش‌تر
- ۱۱۰ جلسه‌ی خیلی مهم



بازگشت به وایتلیف

الیزابت هیجان‌زده بود، تعطیلات تابستانی به پایان می‌رسید و زمان بازگشت به مدرسه نزدیک می‌شد. خانم آلن، مادر الیزابت، مشغول آماده کردن وسایل او بود و الیزابت هم در جمع کردن چمدان کمکش می‌کرد.

الیزابت گفت: «اوه، مامان، از این‌که به زودی دوباره دوستانم را می‌بینم خیلی خوشحالم. بازگشت به وایتلیف لذت‌بخش است. به گمانم در طول ترم زمستانی به من خوش بگذرد.»

- ۱۱۸ فرصتی برای رابرت
- ۱۲۷ روز مسابقه
- ۱۳۶ کاتلین اعتراف می‌کند
- ۱۴۶ فرار کاتلین
- ۱۵۴ برخی از مشکلات حل می‌شود
- ۱۶۲ همه چیز بهتر می‌شود
- ۱۷۱ هفته‌ای که به صلح و آرامش گذشت
- ۱۸۰ مسابقه‌ی بزرگ لاکراس
- ۱۸۹ پایان مسابقه
- ۱۹۷ الیزابت دوباره به دردسر می‌افتد
- ۲۰۷ شور و شوق برای جون
- ۲۱۶ ماجرای وحشتناک
- ۲۲۴ الیزابت بدخلق می‌شود
- ۲۳۳ یک حادثه‌ی فوق‌العاده

مادر نگاهش کرد و خندید: «الیزابت، یادت می‌آید ترم قبل برای رفتن به مدرسه چه قشقرقی به راه انداختی؟ می‌گفتی آن قدر شرور و بی‌ادب خواهی بود که خیلی زود تو را به خانه خواهند فرستاد؟ خوشحالم که این ترم مشتاق بازگشت به مدرسه‌ای.»

الیزابت که از یادآوری چند ماه قبل سرخ شده بود، گفت: «اوه، مامان، من احمق و نفهم بودم. خدایا، نمی‌دانی وقتی یادم می‌آید چه کارهایی کرده‌ام و چه حرف‌های زده‌ام، چه قدر خجالت می‌کشم! باورت نمی‌شود، ولی من حتی یک و خوراکی‌هایم را به کسی نمی‌دادم. در کلاس بسیار پررو و بی‌ادب بودم و کارهایی را که به من می‌گفتند، انجام نمی‌دادم. حتی سروقت نمی‌خوابیدم. مصمم بودم به خانه برگردم!»

خانم آلن با لبخند گفت: «سرانجام هم تو را به خانه نفرستادند چون فهمیدی نمی‌خواهی برگردی. خوب، خوب، امیدوارم این ترم، دیگر شرورترین دختر مدرسه نباشی.»

الیزابت گفت: «به‌گمانم نباشم. بهترین دختر هم نخواهم بود چون خیلی زود از کوره در می‌روم، خودت می‌دانی هرگز قبل از حرف زدن فکر نمی‌کنم. مطمئنم باز هم در دسرهایی خواهم داشت ولی مهم نیست، دوباره خودم را جمع‌وجور می‌کنم و این ترم حسایی تلاش خواهم کرد.»

مادر که چمدان را می‌بست، گفت: «آفرین دختر خوب، حالا ببین الیزابت، این جعبه‌ی خوراکی توست. من در آن یک

قوطی تافی، یک کیک شکلاتی بزرگ، یک قوطی نان قندی و یک ظرف بزرگ مربای انگور فرنگی گذاشته‌ام. همه‌اش همین است ولی به نظرم کافی باشد، این طور نیست؟»

الیزابت با لذت جواب داد: «اوه، بله، متشکرم مامان. بقیه‌ی بچه‌ها هم این خوراکی‌ها را دوست دارند. نمی‌دانم مادر چون این ترم برایش جعبه‌ی خوراکی خواهد گذاشت یا نه.»

چون دوست الیزابت بود. تعطیلات تابستان را پیش الیزابت ماند و آن دو روزهای خوشی را با هم گذراندند. سپس چون به خانه‌اش برگشته بود تا یکی دو هفته‌ی قبل از مدرسه را در خانه باشد. الیزابت مشتاقانه منتظر دیدن دوستش بود؛ خوابیدن در یک خوابگاه، نشستن در کنار هم و بازی‌های مشترک چه قدر برایش لذت‌بخش بود.

الیزابت درباره‌ی مدرسه‌ی وایتلیف همه‌چیز را برای مادرش تعریف کرده بود. این مدرسه مختلط بود و خود بچه‌ها مقررات را در آن تعیین می‌کردند و به‌ندرت مسئولان و مدیران تنبیه‌شان می‌کردند. هر هفته هم جلسه‌ای تشکیل می‌شد که همه‌ی شاگردها باید در آن شرکت می‌کردند.

قاضی‌های جلسه دختر و پسری بودند که برای سرپرستی بچه‌ها انتخاب شده بودند و دوازده مبصر، که بچه‌ها انتخاب‌شان کرده بودند، هیئت‌منصفه را تشکیل می‌دادند. هر شکایت و مشکلی باید در این جلسه مطرح می‌شد و اگر